

جریان حق و باطل

جریان حق و باطل که اینجا در این آیات ابتدایی گفته می‌شود که همه چیز را بند می‌کند به جریان جبهه و جهاد و سر این که این‌ها به نتیجه نمی‌رسند و ما به نتیجه می‌رسیم و ببینید این که حالا از آیات ۶ به بعد اساساً یک تقویت روحی باز دوباره با مبنا مثلاً شما این را می‌بینید دیگر حالا تا آیاتی که می‌بینید که باز دوباره همین معنی را آیه ۱۱ می‌گوید که «ذلک بأن الله مولی الذین آمنوا و أن الکافرین لا مولی لهم» این را اتصال می‌دهد به جریان ولایت و ولی بودن و ولی داشتن. همینی که عبارت اتصال به جریان حق و حق بودن به معنای ولی داشتن و ولایت داشتن است و انتشار این ولایت به صورت یک «حبل من الناس» یعنی از آسمان حبلی بیاید که عرض کردیم بشود «من أنصاری إلى الله» این خصوصیتی دارد در جریان حق. این که هر کسی نمی‌تواند ادعا بکند من در جریان حق قرار گرفتم. ولی چنانچه در جریان حق قرار گرفته باشد خیلی پیامدهای متعدد و متفاوتی دارد و معادلاتش کلاً عوض است نسبت به معادلات دیگران.

شاخصه مهم جریان حق و باطل

یکی از بحث‌هایی که خیلی به جهت موضوعی شاید بحث مهمی است اگر کسی حوصله کرد این بحث را کار بکنند من این بحث را تا حدی کار کرده‌ام که عرض می‌کنم. شما یک سرچ ساده بزنید کلمه حق. یعنی ریشه حق را. بزنید و ببینید چقدر بر این بار شده مطلب. شما وابسته به جریان حقی یا وابسته به جریان باطلی؟ و این هم حق و باطل برای خودش شاخصه دارد. یعنی شما هر جریانی را نمی‌توانی به حساب حتی معنویتش و این‌ها بگویی که این جریان حق است، نه ممکن است جریان باطل است. البته در باطل‌ها هم باطل‌های متفاوتی وجود دارد. یک باطلی هست که «صد عن سبیل الله» می‌کند یک باطلی هست که «صد عن سبیل الله» نمی‌کند. در حقیقت آن را شاید به عنوانی جریان باطل به این معنی هم نشود از آن یاد کرد. یک جریانی است که برای خودش دارد زندگی خودش را می‌کند و این مثلاً حالا مبتلای به یک شرکی هم مثلاً هست ولی دارد جریان خودش را می‌برد جلو و زندگی خودش را می‌کند. کاری با جریان حق ندارد به عبارتی. جریانی محسوب نمی‌شود که بخواهد کاری بکند. و این هم برمی‌گردد به این که مولی دارد یا مولی ندارد؟ این جریان ولایت جریانی است که شاخصه یکی از شاخصه‌های مهم جریان حق این است که ولی دارد یا ولی ندارد؟ و ولیش از چه راهی دارد تأمین می‌شود؟

حفظ موضوعی آیات

حالا این آیه ۳ یعنی این که اینجا «کفر عنهم سیئاتهم و أصلح بالهم»، آنجا «أضل أعمالهم»، باز دوباره در آیه ۶ می‌گوید «أضل أعمالهم» آنجا دارد می‌گوید «أحبط أعمالهم»، ببینید هی دارد بحث حبط عمل را مطرح می‌کند، «أضل أعمالهم» را مطرح می‌کند... چشم یک کمی توضیح می‌دهم، مفصلش را در قم یک حالت می‌زگردی من آنجا مفصلش را توضیح دادم، ولی حالا اینجا مختصرش را عرض می‌کنم. این آیه مهم سوره رعد را بیاورید. این از آن آیاتی است که آدم‌ها باید حفظ کنند. به نظر من اگر کسی حفظ موضوعی می‌خواهد داشته باشد حتماً این آیات را باید حفظ کند. سوره مبارکه رعد صفحه ۲۵۱. این حفظ موضوعی را جدی بگیرید. یکسری آیه، حداقل ۳۰۰-۴۰۰ آیه را حفظ بکنید. حالا من خودم دارم یک سیاهه و لیستی درست می‌کنم از این که این آیات در این موضوعات خوب است حفظ شود.

کیفیت به وجود آمدن باطل در جریان انتشار حق و تخلیص

آیه ۱۷ سوره مبارکه رعد که اتفاقاً سوره بعدی سوره مبارکه محمد سوره رعد است به جهت ترتیب نزول، انگار اینجا که دارد توضیح می‌دهد که بخاطر جریان حق و باطل است، آنجایی که دارد این را توضیح می‌دهد آن موقع می‌آید جریان حق را کاملاً با یک مثال باز می‌کند. هم این آیه را ببینید هم آیه دیگری که حالا عرض می‌کنم. ببینید این را رویش فکر کنید. از آن آیاتی است که باید فکر کنید. «أنزل من السماء ماء فسالت أودية بقدرها فاحتمل السيل زبداً رابياً» ببینید از آسمان آب نازل می‌شود، آن موقع هر اودیه‌ای به اندازه خود اودیه خودش سیل در خودش نگه می‌دارد. آب نگه می‌دارد. «فسالت أودية بقدرها» آن موقع جریان باطل زاییده شده جریان حق و توحیدی‌ای است که می‌آید در این عالم دنیا. من یک بار سر بحث محکم و متشابه یک مطلبی گفته بودم در آنجا. بعدش هم گفته بودم این مثل جریان حق و باطل است. گفتم مثل آن می‌ماند. «فاحتمل السيل زبداً رابياً» یعنی این کف برآمده، محصول خود آب نیست، آب آسمانی نیست. اینجا عالم بر مدار حق می‌چرخد کلاً. منتهی حق وقتی وارد در زمین می‌شود این حکم سر بحث نفس اماره هم یادتان است چنین بحثی کردیم؟ مثل حکم نفس اماره پیدا می‌کند. وقتی که می‌آید پایین، خود جریان حق و آن آب در حقیقت چه کار می‌کند؟ کف بالا می‌آورد. خب؟ باز دوباره «و مما يوقدون عليه في النار ابتغاء حلية أو متاع زبد مثله» از آن چیزی که بر آن آتش می‌افروزند برای این که «ابتغاء حلية» بکنند یا متاعی، بلی، کلنگی، چیزی دربیابند، اینی که می‌سوزانند و کوره داغ می‌کنند باز دوباره این، کف بالا می‌آورد. یعنی عملیات تخلیص کف بالا می‌آورد. ببینید دوتا مثال است ها. حالا من نمی‌خواهم روی این آیه بمانم. هم عملیات خالص سازی کف بالا می‌آورد، هم عملیات وارد حوزه دنیا کف بالا می‌آورد. خب؟ «كذلك يضرب الله الحق والباطل» خدا حق و باطل را اینجوری مثال می‌زند. بعدش هم می‌گوید «فأما الزبد فيذهب جفاء» زبد «یذهب جفاء» این به یک کناری می‌رود اصلاً. «و أما ما ينفع الناس فيمكث في الأرض». آن چیزی که نفع مردم است مکث در زمین می‌کند، «كذلك يضرب الله الأمثال» خدا مثل‌ها را اینجوری ضرب المثل می‌زند.

معنای شرک

این آیه را داشته باشید به اضافه این آیه که من حالا توضیحش را می‌دهم. سوره مبارکه حج را ببینید که بحث خلاصه نشان دادن این که مطلب... صفحه ۳۳۶ آیه ۳۱ را ببینید. دارد «حنفاء لله غير مشركين به» این در حالی است که خالصانه و با یک گرایش حق طلبانه، بدون شرک! بدون شرک شما وضعیتهای در این حالت باشد. بعد دارد «و من یشرك بالله فکأنما خر» کسی که مشرک است خیلی خر است. یعنی اصلاً خود خر است. «فکأنما خر». این کسی که «یشرك بالله فکأنما خر» اینجوری یادتان بماند خوب است. ببینید شرک را چه جوری مثال می‌زند. اولاً شرک خریّت است. خود آیه هم این را می‌گوید. **خب یه ایموجی خنده می‌داشتید. طوری بود؟ می‌مردید؟! این همه من بامزگی دارم درمیارم از خودم؟ هه، خیلی ممنون!** «و من یشرك بالله فکأنما خرّ من السماء فتخطفه الطير أو تهوى به الريح في مكان سحيق» یعنی خیلی عبارت خاص است. ببینید شرک مثل این می‌ماند کسی از آسمان بیفتد پایین، «فتخطفه الطير». خُب یک طیری بر باید این را وسط راه. شما می‌دانید این طیر اصلاً کیست؟ چیست؟ کجا می‌برد این را؟ مکانش کجاست؟ نه. ببینید با فرمول پرتابه فرق دارد. پرتابه یک فرمول دارد. که شما می‌دانی وقتی این را پرت می‌کنی کجا می‌افتد زمین. حتی با سرعت

بادش و این‌ها می‌شود حساب کرد. «أو تهوی به الريح فی مکان سحیق» یا این که یک بادی می‌آید، باد تندبادی می‌آید و این را پرتش می‌کند به مکان متلاشی! ببینید.

معنای سحیق

به مکانی می‌برد که در آن مکان، سحیق می‌دانید که به معنی مسحوق. می‌دانید معنی سحیق و مسحوق در عربی چیست؟ به معنی آرد است. «فی مکان سحیق» یعنی در مکانی که می‌برد چنان متلاشی می‌شود این قضیه که هر تکه‌اش می‌افتد یک جایی. شما اصلاً نمی‌دانی این چی شد. حبط عمل یعنی این. شرک چون که مایه توحیدی ندارد، حالت باطل دارد، پشتوانه ندارد، امتداد ندارد، زیر ندارد، مثل کف. کف که آن چیزی که در این‌ها به یکدیگر وصل است خود حق است. خود آب‌هاست. خود این سیل است. این «زیداً رابياً» علی‌رغم رابیا بودنش و خیلی عظیم بودنش هیچ اتصالی به یکدیگر ندارند. کف‌ها، آت و آشغال، فلان و این‌ها هیچ اتصالی به هم ندارند. آبی که اتصال دارد آن زیر، آب‌هاست که اتصال دارد. لذا این به نظر می‌آید که در کنار یکدیگر است.

پاسخ به سوال: سوبق؟ نمی‌دانم شاید هم یک اشتقاق کبیری شده باشد.

پاسخ به سوال «چرا از کلمه طیر استفاده شده...»: خب همان دیگر به دلیل این که طيور آسمانی می‌آید این را برمی‌دارد می‌برد. فرض بفرمایید که این شرک که تولید شده یک علم فلان هرچی که هست، این خوراک طيور آسمان است. یعنی نمی‌آید پایین برای خودش. ببینید شرک چیزی نیست که بیاید پایین سالم بیاید معلوم بشود چیست این.

چرا، مکان سحیق صفت مکان است منتهی به واسطه این که این سحیق و مسحوق می‌شود گفته اند مکان سحیق است. یعنی مکان پودر شدن است. یک چنین چیزی است.

اینی که شرک از بالا می‌آید، اجتهادیش نه دیگر. چون گفته «فکأنما». این چیزی که دارد می‌آید پایین آن جریان حق است دارد می‌آید پایین. منتهی در باطن یک آدم مشرک دارد می‌آید پایین. این از آن... شما نگاه کنید حالا خیلی...

نه، سحیق به معنای دوردست نیست ها معنیش. معنی کلمه سحیق دوردست نیست. مکان سحیق یعنی مکان پودر شده. مکانی که پودر می‌شود در آن مکان. مکانی است که درب و داغون می‌شود. تکه تکه می‌شود. اینجوری.

نبود انسجام، خاصیت شرک

ببینید مفاهیم عالی به هر جهت باید بیاید در جان یک انسان و بیاید پایین. اگر این جان این انسان جان مشرکانه‌ای باشد، فضای او فضای مشرکانه باشد چیزی که می‌آید پایین معلوم نیست اصلاً کجاست دیگر. برای همین است که علم تولید شده توسط این، علم منسجم نیست. چون که اساساً انسجام در توحید است. ببینید یک موقع هست شما می‌گویید این حرف مثلاً این آدم موحد هم که دارد، این حرفش اشکال دارد. یک موقع می‌گویی اشکال دارد. خب اشکال دارد. مثلاً شما برداشت‌های علامه طباطبایی هم بهش نقد وارد است. می‌گوییم آقا به طرف نقد وارد است. این یک بحث است. یک موقع است اساساً جان این انسجامی ندارد که

بخواید در جان این انسجام تولید بکند. شرک انسجام ندارد هیچ موقع. در مکان‌های دوردست پودر می‌شود فقط. اینجوری است. وقتی در جان این می‌خواهد تبدیل بشود به علم، آن حقایق مافوق، بخواید تبدیل بشود به گزاره‌های علمی از انسجام خارج می‌شود. شرک خاصیتش این است. آنی که انسجام دارد و ارتباط دارد جریان حق است. حق هم می‌شود همان سیلی که به یکدیگر ارتباط دارد.

بهره باطل از واقع

آنی که حمله وقتی که می‌کند حمله‌های برق‌آسای دارد جریان حق است. یعنی شما نگاه بکنید همین الآن آب وقتی راه می‌افتد سیل راه می‌افتد، می‌زند همه چیز را خراب می‌کند. سیل است که این کار را می‌کند. ولی کف این کار را نمی‌کند هیچ موقع. کف بهره‌هایی دارد از حق، ها. ببینید مثل همین حباب‌ها می‌ماند که حباب‌ها در حقیقت مثل بادکنک‌ها، حباب‌ها فلان، این‌ها یک پوسته‌ای دارد از حق.

حالا من این را ان شاء الله فردا در بحث عرفان که فصّ نوحی مان است حالا آن کسانی که با ما عرفان دارند این بحث را خواهند دید. مفصلش را. یکی از سنگین‌ترین مباحث عرفانی در فصّ نوحی برگزار می‌شود و این‌ها آنجا این را مفصل‌ترش را عرض می‌کنم. که حتماً حتی بُت بهره‌ای از واقع دارد. حباب‌ها هم بهره‌ای از آب دارند رویشان ولی این حباب چیزی نیست که اساساً شما بتوانید با آن سیل راه بیندازید. حباب‌ها چیزهایی نیستند که بتوانید شما بگیریدشان در کنار هم این‌ها را بسط بدهید و این‌ها با یکدیگر اتصال و ارتباط پیدا بکنند. دیده‌اید دیگر این حباب‌ها سازهایی که بچه‌ها با آن بازی می‌کنند. خیلی هم قشنگ است. خیلی هم بزرگ و کوچک دارد. آدم هم کیف می‌کند نگاه می‌کند ولی هیچی نیست. هیچ چیز نیست. نه پای درختی می‌شود داد این را. می‌ترکد... اصلاً یک چیز این مدلی است. لذا جریان حق و باطل که آن موقع اولاً حق و باطل چی چی هست؟ که حالا آن به بحث ولایت طولی و عرضی ارتباط پیدا می‌کند. من حالا مفصل‌ترش را در سورۀ نور می‌گویم چون که آنجا جایش است اصلاً. که می‌بینید ولایت‌های عرضی را در اوج دارد مطرح می‌کند. چراییش به خاطر... و بعد جریان مهدویت را به ما در آن میانه راه «وعد الله الذین آمنوا و علموا الصالحات لیستخلفنهم فی الأرض» آنجا باز دوباره مطرح می‌شود. این‌ها را حالا مثل این چیزهایی هست که یک محصولات مختلف ارائه می‌دهند بعد می‌گویند باید با آن محصولات بخری و این‌ها، حالا من همینجوری شده‌ام. شما باید بروید محصول آنجا را هم ببینید. بحث فردای معرفۀ المهدی را هم حتماً گوش کنید. به بحث ولایت مرتبط است. ولایت‌های طولی و عرضی. و اخوتی که در این‌ها مطرح می‌شود در جریان باطل هم مطرح می‌شود این‌ها یکی نیست. اخوت در جریان باطل به معنای هم‌شکلی است، اخوت در جریان حق به معنای برادری از سر محبت است. این کاملاً در قرآن آمده. حالا این‌ها را بعداً به شما نشان می‌دهم ان شاء الله.

ریشه تئوری مرگ مؤلف

پس ببینید بخاطر همین نکته است که شما به اشتباه دارید چه کار می‌کنید؟ به اشتباه، خودتان نیست همیشه انسجام فهمیده‌اید از معارف الهی؟ یعنی همیشه این سوال برایتان مطرح بوده که آقا اگر اینجای قرآن این است آنجای قرآن این است این چه جور با هم جمع می‌شود. خب؟ نیست ذهن خودتان هی حالت انسجام داشته؟ هی خواسته‌اید در شرک هم انسجام پیدا بکنید. این اشتباه است. اصلاً او انسجام ندارد که شما بخواید دنبال انسجام بگردید. من این را با کسانی که کانت کارند و فلان و این‌ها صحبت کرده‌ام

ها. او برای همین است که رفته رفته جریان شرک رسیده به این که آقا تو چی برداشت می‌کنی؟ دیده‌اید این جریان را؟ به عنوان مرگ مؤلف؟ تو می‌خواهی از او این را بفهمی بفهم. یعنی دیگر حتی از روی خود متن خارج شده. می‌گویند تو این را می‌فهمی؟ خب بفهم. تو این را بفهم. ببینید یعنی عقبه ندارد. یعنی اصلاً خود مؤلفه دیگر عقبه ندارد. تو اصلاً چه کار داری مؤلف چه فکر می‌کرده؟ این یعنی باطل. این درست است که خیلی قشنگ به نظر می‌آید که عجب! من هرچه خواستم می‌توانم از این متن بفهمم. این یعنی باطل است. یعنی آن کسی که این متن را درست کرده منظور نداشته اصلاً. معنیش یعنی این. به این می‌گویند تئوری مرگ مؤلف.

در صورتی که شما جریانات حق کلاً اینجوری است که منظور دارد و وابسته به یک نظام فکری است. حالا در این‌هاپی که وابسته به یک نظام فکری می‌خواهند باشند شرک نظام ندارد. این یک حرف مهم است. برای همین است که مثل یک بادبادک بریده شده است، خب؟ بادبادک بریده شده شما نمی‌دانید کجا می‌افتد. اصلاً کجا می‌رود این؟ ممکن است هرجایی برود بادبادک بریده شده. این ممکن است هرجایی باشد، هر جوری برود. ولی یک بادبادکی که دست یک آدمی است اگر هم جاهایی می‌رود در یک حوزه‌ای می‌رود. جاهای اشتباهی هم باشد «نکفر عنکم سیئاتکم». جریانی که خودش نظام‌مند است اگر اختلالی هم درش باشد این اختلال اختلال پذیرفته شده است. و مانع درش ایجاد نمی‌کند. مانعیت ندارد. ولی آن یکی اصلاً نظام ندارد. آن یکی اساساً نظام ندارد.

نظام نداشتن علوم انسانی غربی

شما یادتان هست من در بحث... این علوم دانشگاهی اونیش که مربوط به فیزیک و شیمی و فلان و این‌ها هست که فهم طبیعت است اون فرق دارد. مثلاً علوم انسانیش همینجوری است. علوم انسانیش نظام ندارد. بی‌خودی می‌خواهند نظام درش تولید بکنند. ندارد. علوم انسانی غربی نظام ندارد. آن یکی چون که اصلاً کاری به این حرف‌ها ندارد. آن فرمول پرتابه و فلان و همه‌ی این چیزها را دارد حساب می‌کند، آن هم می‌دانید یک جاهایی وقتی که می‌رود در تئوری‌ها - نه در مشاهدات - می‌رود در تئوری‌هایی که وابسته به علوم انسانیش است، می‌رود در آنجا، آنجا شدیداً گند می‌زند. نظام، ببینید نظام‌مند می‌خواهند بگویند. حالا بحث ما الآن این نیست وگرنه یک بحث مفصلی در... گفته‌ام. نظام‌مند می‌خواهند ابراز کنند ولی جریان اگر متصل به حق نباشد نظام‌مند نیست. این حالا خلاصه، اگر بخواهید استدلال‌هایش را بدانید دیگر باید بنشینیم یک جای دیگر استدلال‌هایش را بگوییم.

ولی خود جریان حق و باطل و اَحَقِّیَّت، اصلاً این که جریان حق امنیت می‌آورد. آن آیه‌ی سوره‌ی انعام را نگاه کرده‌اید آیا؟ آیه‌ی ۸۱-۸۲ که جزء آیات سه ستاره‌ی قرآن است. آیه‌ی ۸۲ اش را حتماً همه باید حفظ باشیم.

نه، القائنات شیطان هم نظام ندارد. برای همین است که توش پر از برائت است. و من این را اگر گوش کردید سوره‌ی نور به ولایت طولی و عرضی این‌ها رسیدید آنجا عرض خواهیم کرد.

سَرّ ضربه‌پذیری نظامات شیطانی

نه، برای همین توش پر از برائت ایجاد می‌کند یعنی نفرت ایجاد می‌کند. این همان اخوت شکلی است که عرض خواهیم کرد. یعنی گزاره‌های واگراست به عبارتی. القائنات شیطانی واگراست همگرا نیست. و اتفاقاً ضربه‌پذیری نظامات شیطانی به خاطر همین است. به خاطر کف بودن و واگراییش است. برعکس جریان

حق که حالت همگرایی است، دیده‌اید دیگر در آیات قرآن که «بل نقذف بالحق علی الباطل فیدمغه فإذا هو زاهق». وقتی حق باطل را مغزکوب کند. مثل یک سوزنی باشد که روی بادکنک بخورد. روی بادکنک بخورد یکهو می‌بینید هیچ چیز نیست.

حرکت جریان حق شرط ابطال باطل

بخاطر این که جریان حق راه نیفتاده. مهمش این است. اگر شما جریان حق را راه نیندازید معلوم است که با جریان باطل، مثل دو تا باطل می‌شوند. مثل درگیری دوتا بادکنک با یکدیگر. ولی جریان حق مثل جریان سوزن می‌ماند. این است که باطل «کان زهوقا» است. باطل در کینونتش ابطال است و از بین رفتنی است. منتهی کی؟ «جاء الحق وزهق الباطل إن الباطل کان زهوقا». وقتی جریان حق راه نمی‌افتد معلوم است جریان باطل هست سر جایش. این یک چیزی است که هست سر جایش. دلیل ابقائش هم همین است. ضمن این که ابقاء به این معنایی که شما فکر می‌کنید هم ندارد. مرتب دارد خودش را بازتولید می‌کند برای ماندن. یعنی برای ماندن هی خودش را مجبور است بازتولید بکند برای همین هم هست که هی عوض هم می‌شود. هزار مدل دارد.

نگاه بکنید آیات صفحه ۱۳۷ ببینید آیه ۸۱-۸۲ را نگاه کنید که می‌گوییم حق امنیت می‌آورد به دلیل این که ثبات دارد. شما روی باطل امنیت نمی‌توانید تولید کنید. اصلا سرّ ضربه پذیری جریان باطل همین است. بخاطر این که امنیت ندارد درش. هی اینجوری که خدا می‌گوید «ذلک بأن الله مولی الذین آمنوا و أن الکافرین لا مولی لهم» اصلا مولی ندارد. کسی را ندارد. برای همین امنیت ندارد. جریان شرک اصلا امنیت ندارد. روانی هم ندارد. همانی که گفتیم دیگر. «فکأنما خر» این آخر خیلی خر است که مشرک است.

انواع شرک و انواع بُت

«فکیف» حالا این مشرک است هم بحث مشرک اعتقادی نیست ها فقط. این نکته‌ایست که در سوره نساء عرض کرده‌ایم دیگر. آنجا که خدا گفته شرک را نمی‌بخشم. «فکیف أخاف ما أشركتم» می‌گوید اصلا چرا من باید از بُت‌های شما بترسم. ببینید بُت را نگیرید سنگ و چوب بعد بگویید خب درست است حالا چرا آدم باید از سنگ و چوب بترسد. نه. بت یعنی تمام آنچه که جزء معارف طرف است. جزء «إلهه هوا» هست. جزء علم طرف هست. جزء عرفیات زمانه خودشان هست. جزء همه این‌ها هست. این همان چیزی است که طرف بند به اوست. می‌گوید «فکیف أخاف ما أشركتم و لا تخافون أنکم أشركتم بالله ما لم ينزل به علیکم سلطانا» آخر من اصلا چرا باید بترسم؟ در حالتی که «و لا تخافون» شما نمی‌ترسید «أنکم أشركتم بالله» آمده‌ای مشرک شده‌ای «ما لم ينزل به علیکم سلطانا» که هیچ سلطانی هم برایش نداری. هیچ دلیل روشنی هم برایش وجود ندارد برای شرک، شما نمی‌ترسی من بترسم؟! آخر اصلا چه جوری الآن من باید بترسم؟! «فأی الفریقین أحق بالأمن إن کنتم تعلمون» کدام‌ها أحق به امن هستند؟ این اُحقیقت هم معلوم می‌شود که أفعال تعیین است نه أفعال تفضیل. نه این که شما هم حقّی. ما هم حقّیم به امن. ما اُحقیق فقط به امن.

می‌گوید اگر امنیت می‌خواهی، امنیت در همه ابعاد، ها. یک امنیت می‌خواهیم که در توحید است در شرک نیست. خب چرا من باید بترسم از تو؟ ببینید این همان اقتداری است که درست می‌کند در امثال امام و آقا

دیده‌اید چه مقتدارنه، با پشتوانه دارند یک حرفی را می‌زنند! مگر این که طرف آدم بزن بهادری باشد بتواند این حرف‌ها را بزند اینطوری. هیتلری باشد... تا این که طرف با پشتوانه دارد می‌گوید اینجوری است. ما می‌زنیم، می‌بریم، نتیجه می‌گیریم، همیشه نتیجه‌اش خوب است، احدی الحسنین است. «فأى الفريقين أحق بالأمن إن كنتم تعلمون»

«الذين آمنوا و لم يلبسوا إيمانهم بظلم أولئك لهم الأمن و هم مهتدون». ببینید کسی که ایمان می‌آورد و ایمانش را به ظلم نمی‌آلاید، «اولئك لهم الأمن» این می‌رود در منطقه امن. جامعه‌ای که اینجوری است می‌رود در منطقه امن. و این اهتداء است. اگر ظلم و شرک و فلان و این‌ها که در این آیه ظلمش به همین این‌هایی که «إن الشرک لظلم عظیم» است در حقیقت. به همین شرک برمی‌گردد. که این اگر به ظلم، به شرک آلوده بشود هی از درجه امنیتش کم می‌شود. هی درجه خلوصش وقتی که کم می‌شود درجه امنیتش کم می‌شود.

حالا یک موقعی خودتان یکی از کارهایی که می‌توانید در قرآن بکنید این است که حق را نگاه بکنید. ریشه اش را نگاه بکنید. خیلی آیه زیاد است. یعنی یکی از پرکاربردترین مفاهیم قرآنی است بحث حق. خودتان یک تأملی بکنید. آیات فوق العاده‌ای در این زمینه هست.

سیر از اختیار به جبر

حالا إن شاء الله به همین مناسبت بحث‌های جبر عامه را برایتان می‌گویم. یک مفهومی دارد در جبر، مثنوی دارد. البته مثنوی از همه بیشتر دارد. یعنی از حافظ هم بیشتر دارد. که اساساً می‌گوید تردید زائیده اتفاقات اجتماعی یعنی جان مردد، جان مشکوک، جان مردد، فکری که من این کنم یا آن کنم. این اختیار اختیار مذمومی است که کسی دارد و این در فرایندی باید به جبر کشیده شود. اتفاقاً مومن مجبور می‌شود. مومن مجبور در می‌آید الآن. و أما نعم الجبر! آن مجبوری که آن در می‌آید خلاصه چیز خوبی می‌شود. در واقع او جانش یک طرفه می‌شود. جان دو طرفه به نام اختیار حرف مذمومی است. این را بدانید. «يَتَّبَتَّ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» اتفاقاً زائیده توحید است. توحید در انسان ایجاد اختیار نمی‌کند. ایجاد اختیار مشکوکه. اتفاقاً هرچقدر شخص موحد می‌شود از تردید فاصله می‌گیرد. حتی از اختیار فاصله می‌گیرد. حالا باز تبلیغ فردا را بکنیم؛ در بحث معرفة المهدی إن شاء الله بحث این که در حقیقت مستحب مکروه برداشته می‌شود. در آخرالزمان مستحب مکروه برداشته می‌شود به دلائلی که حالا می‌گویم. می‌شود واجب حرام کلاً. این اختیار را سلب می‌کند به این معنی. توحید اختیار را از انسان سلب می‌کند. که حالا این جزء خاصیت‌های توحید و شرک است. دیگر حالا الآن دیگر وقت نیست. حالا دیگر مومن دیگر نافله انجام نمی‌دهد. مومن در آخرالزمان نافله انجام نمی‌دهد. نوافل برایش واجب است. این نافله مال مراتب پایین است. کما این که در اولیاء خدا یک چیزهایی هست نافله نیست. مثلاً نماز شب برای آقای بهجت کار مستحبی نیست. برای حضرت آقا نماز شب مستحب نیست می‌دانید که. ایشان واجب است نماز شب بخواند.